

تذکر:

مقاله ای، که اینک از نظر علاقه‌مندان مباحث زبانی/ملی میگذرد، در واقع در جواب اظهارات ناصائب و غرضالود و پندار عزیز و ارجمندی به نام "احمد آریا" نوشته شده است، که در صفحه ۲۷/۰۳ / ۲۰۲۵ وبسایت معزز "آریانا افغانستان آنلاین" نقش بسته بود. گرچه کامنت ایشان نیشدار و دور از حین "عرق ملی" نوشته شده است، با وجود آن مدیون همان کامنت هستم، چون اگر همان کامنت گزنده نمیبود، مقاله حاضر اصلاً به رشته تحریر کشیده نمیشد. از خوانندگان ارجمند و عاشقان مسائل مربوط به وطن صمیمانه پوزش میخوام، که این مقاله را با این همه تأخیر تقدیم ایشان میکنم؛ و علتش را آگاهان به نکویی میدانند. خوانندگان عزیز درمیابند، که این نوشته از حجم مقاله برون جهیده و حکم یک "رساله" را به خود گرفته است.

(خلیل الله معروفی - جرمنی - ۲۰ می ۲۰۲۵)

"دانشگاه" کلمه دری نیست!!!**"دانشگاه" در تقابل با "پوهنتون"**

«چشم خاوند دارو س(داروست)!!!»

توده‌های ملیونی مردم - همین مردم کوچ و بازار و حیات روزمره - که در سرزمین عزیز ما معمولاً "عوام" نامیده میشوند و غالباً بیسواد و فاقد درس و تعلیم و تحصیل هستند، دو دستاورد بزرگ زبانی دارند، که شایان توجه و درخور هرگونه زه و تحسین و آفرین میباشد:

- یکی اصطلاحات عامیانه

- و دیگر ضرب المثلهای عامیانه

این دو دستاورد، که ظاهراً به دیده قدر نگریسته نمیشوند، از نگاه ساخت زبان و حکمت و مهارت بیان، در درجه ای قرار دارند، که به مراتب بالاتر از توان اقشار درس‌دیده و تحصیل‌کرده و قشر "منور" و به اصطلاح فیشنی "روشنفکر" قرار دارند؛ و من ضمن این مقاله از هردو دستاورد استفاده میکنم.

گویند هرچه از خود شأن نزول دارد و به اصطلاح مثل معروف، "گپ از گپ میخیزه!!!!"؛ این مقاله نیز از خود انگیزه و محرکی داشته است:

کامنت غرضالود و کفرامیز و پندار محترمی به نام "احمد آریا" را در صفحه مؤرخ ۲۷ مارچ ۲۰۲۵ وبسایت معزز "آریانا افغانستان آنلاین" خواندم و نه تنها هزاران افسوس خوردم، بلکه خندیدم و خندیدم و از دست خنده گرده‌هایم را قائم گرفتم!!!

آقای "احمد آریا" ضمن این کامنت حتی یک نکته درست را بر زبان نیاورده و هرچه گفته است، ناصائب بوده است و از جنس "چرند و جفنگ". آقای "احمد آریا" با صدور این کامنت در واقعیت امر، "سند تکفیر" خود را صادر کرده است؛ مگر:

مگر گفته اند، که هر پدیده دو روی دارد، یکی "روی نکو" و دیگر "روی زشت"؛ و از حق نگذریم، که تبصره آقای "احمد آریا" روی نکو هم داشت، و آن این بود، که این مقاله را به میدان انداخت؛ و اگر کامنت این و پندار عزیز ما نمیبود، مقاله من هم اصلاً از پرده برون نمیجهید. و حالا برویم و کامنت جنابشان را اندک بکاویم:

بلی؛ این آقای "مغرور بخود"، که مانند همه مغروران جهان، "سر به هوا و دل به تماشا دارد"، در سرتاسر کامنت خود حتی یک حرف و یک نکته درست و اصولی بر زبان نیاورده و بلکه یکسره سخنان ناصائب و به گفته شیرین عوام کابلی، "چتی بُرو" را پشت سر هم قطار کرده است. ضمن این عرائض پاره ای از گفته‌های این وطندار عزیز "از خود راضی" را مورد مذاقه و بررسی قرار میدهم. ایشان پراگراف اول کامنت خود را چنین می‌آریند:

« من برای محمد داؤد جنتی زبان گفته بودم که اگر قرار باشد «متفکر» را «مفکر» بگوید، که اساساً واژه ای از زبان اردو و از زبان مادری محمد علی جناح اشتقاق یافته، باید «پوهنتون» را نیز که یقین دارم فکر نمی کند، معادل «دانشگاه» دری است با همان شیوه و املاء «یونیورسٹی» بگوید. زیرا اگر «مفکر» میتواند معادل «متفکر» دری باشد، «پوهنتون» نیز که ترکیبی از «پوهن»، فکولتی انگلیسی یا «پوهنځای» یا «پوهنځی» معروف است، با «تون» که به معنی «محل» یا «جای» است، میتواند به معنای «پوهنځی ځای»، یا «پوهنځای ځای» باشد که غلط است. این نشان می دهد که افرادی که به زور خواسته اند «دانشگاه» دری را به پشتو تبدیل کنند، با یک خبط غیرقابل جبران مواجه شده اند.»

تنها از روی همین چند سطر میتوان سطح فهم و درجه صفای وجدان این آقای غلطنگار و غلط انگار را درک کرد؛ بر سیبل مثال چند نکته از گفته‌های او را از نظر خریداری بررسی میکنیم:

– "احمد آریا" در جمله اول خود آقای "داوود مومند" را "جنتی زبان" میخواند؛ و دانایان و رُموزفهمان و کسانى، که از طرز تفکر این آقا و "خبث نیت" او خبر دارند، به نکوئی میدانند، که مقصود اصلی او "مقوله متضاد" آن؛ یعنی "دوزخی زبان" است؛ و این تعرض و اهانت و هتک حرمت و تحقیر صریح اشخاصی چون اوست، که از زبان "پښتو" نفرت عمیق دارند و آن را "زبان دوزخ" می‌شمارند!!! بلی؛ این کینه ورزان با یکی از دو زبان ارجمند و ملی و رسمی ما؛ یعنی "پښتو" چنان دشمنی دارند، که آن را "زبان دوزخیان" مینامند؛ مگر غیر ازین است؟؟؟

– برخلاف ادعای مشوُش و سراسیمه آقای "احمد آریا"، کلمات "متفکر" و "مفکر" هر دو "عربی" هستند، که اولی به حیث فاعل مصدر "تفکر" – بر وزن "تفعّل" – و دومی به حیث فاعل مصدر "تفکیر" – از باب "تفعیل" – عربی برخاسته اند، که همه و بالتمام از ریشه ثلاثی(سه حرفی) "فکر" اشتقاق یافته اند. سطح فهم و معلومات زبانی و دستوری این کامنتنویس کفرگوی را فقط با همین یک معیار ساده و پیاده میتوان شناخت!!! و قویاً حدس میزنم:

که آقای "احمد آریا"، که از "زبان عربی" و بالخاصه از "صرف عربی" کوچکترین بوئی نبرده است، احتمالاً در جائی خوانده است، که پاکستانیها برای "محمد علی جناح" کلمه مطمئن "مفکر" را استعمال کرده اند؛ و این بیچاره کمبخت هم فوراً نتیجه گرفته، که کلمه "مفکر" باید از "زبان اردو" نشأت کرده باشد!!!

– وی بعداً در شاهوار دیگری را سُفته فرماید:

«زیرا اگر «مفکر» میتواند معادل «متفکر» دری باشد، «پوهنتون» نیز که ترکیبی از «پوهن»، فکولتی انگلیسی یا «پوهنځای» یا «پوهنځی» معروف است، با «تون» که به معنی «محل» یا «جای» است، میتواند به معنای «پوهنځی ځای»، یا «پوهنځای ځای» باشد که غلط است.»

"سفسطه گوئی و مغالطه سرائی" هم از خود حدّ و اندازه دارد و ازین بیشتر نمیشود، چون:

کلمه "پوهنتون" مرکب از اسم عام "پوهنه" به معنای "علم و دانش" و پسوند مکانی "تون" است؛ و چیزهائی را، که آقای "احمد آریا" ضمن "کامنت ریشخندی" خود، ادعاء میکند سراسر جفنگ است و به اصطلاح ادباء، مهمل و از جنس "خَرّ عبلات"؛ یعنی از جنس "چتیات"!!! که از قدیم گفته اند:

از کوزه همان تراود، که دروست!!!

"پوهنتون"، علاوه بر ساخت زیبایی زبانی خود، یک لغت و یک اصطلاح "ملی و عامشمول افغانستان" و جزئی از "ترمینولوژی ملی" ما میباشد، که از طرف تمام افراد و آحاد جامعه ما - از بیسواد گرفته تا باسواد - بیدریغ و بدون تعصب به کار برده میشود؛ و هیچ و هرگز باک ندارد، اگر چند دانه یا چند تا "لندغر" نوکر زرخرد و غلام حلقه بگوش "جمهوری اسلامی ایران" و دیگر سرسپردگان و عمال جیره خوار "تهاجم فرهنگی ایران" - هدفمندانه و به اصطلاح فیشنی، "نشان گرفته" بر ضد "ترمینولوژی ملی" ما و بالخاصه در برابر لغت باعظمت "پوهنتون" قد علم بکنند!!! بلی؛ چنین اشخاص گمراه، بعضاً "ناخودآگاه"، بعضاً از "صدق دل" و بعضاً هم به حیث "خدائی خدمتگار" و به اصطلاح زیبایی عامیانه کابلی، "خدای پجات" در پیاده کردن "تهاجم فرهنگی ایران" اجرای وظیفه کرده و سهم "ضد ملی" خود را اداء میفرمایند.

آقای "احمد آریا"، که نفرت و خصومت عمیق خود را از "پشتونها" و "زبان پشتو" نمیتواند پنهان بکند، بیهوده نکوشد در زمینه داد سخن بدهد، چون با هر کلمه و هر حرف و هر نکته ای، که در زمینه به میدان می اندازد، در واقع "خوی کینه جوی" خود را نشان میدهد و «مس خود را نمایان میسازد!!!»

کسانی، که مقالات و کامنتهای آقای "احمد آریا" را با عمق نظر و با دید منصفانه بررسی کرده اند، از طرز تفکر و عناد خانه زاد او درین زمینه شکی ندارند!!!

گرچه ضمن آن کامنت مطالب و نکات غیر قابل قبول بسیار دیده میشود، من مگر به همین مختصر اکتفاء کرده و میخواهم موضوع را از بیخ و ریشه مورد بحث و مذاقه قرار بدهم.

بلی؛ بعد ازین بررسی و دادن تفصیلات اندک بر کامنت آقای "احمد آریا"، میرویم سر اصل مطلب؛ که کافتن و ارزیابی تقابل دو کلمه مورد نزاع است؛ یعنی "پوهنتون" و "دانشگاه":

دانشگاه:

"دانشگاه" یک لغت مرگب و بالنسبه جوان است، که از پیوند کلمه زیبایی "دانش" با پسوند زمانی/مکانی "گاه" به میان آمده است. کلمه "دانشگاه" از نگاه ساختمانی واقعاً لغتی ست بس زیبا؛ ولی باید گفت:

باوجودی، که در "زبان دری افغانستان" از روزگاران قدیم تا به امروز، ترکیبات بسیار و نهمار را با پسوند "گاه" استعمال میکنیم، با آن هم کلمه "دانشگاه" را از هیچ نگاه یک "کلمه دری" شمرده نمیتوانیم؛ و من ضمن این بحث موضوع را از زوایای مختلف بررسی میکنم. بدین منظور اولاً لست عریض و طویل کلماتی را از نظر خوانندگان عزیز میگذرانم، که با پسوند "گاه" به میان آمده اند. در "دری افغانستان" کلمات مرگب با پسوند "گاه" را واقعاً بسیار زیاد و از قدیم و ندیم استعمال میکنیم؛ از قبیل:

«خوابگاه، عیدگاه، زایشگاه، دیدگاه، پیشگاه، تختگاه، تعلیمگاه، گریزگاه، شیرخوارگاه، مخفیگاه، عشرتگاه، نزهتگاه، اعدامگاه، کشتارگاه، پایگاه، تکیهگاه، ایثارگاه، تفریحگاه، تفرجگاه، بارگاه، خرگاه، جولانگاه، میلانگاه، جلوهگاه، رصدگاه، طربگاه، قدمگاه، سازشگاه، نوازشگاه، قبلهگاه، تجلیگاه، نظرگاه، آرامگاه، آسایشگاه، خانگاه (خانقاه)، دستگاه، جایگاه، آزمایشگاه، آزمونگاه، آرایشگاه، نشیمنگاه، اقامتگاه، توقفگاه، استراحتگاه، ترمیمگاه، فروشگاه، قتلگاه، خاستگاه، خواستگاه، خوشگاه (هوسانه یا خوراکه خاص - اصطلاح زنان قدیم و محتشم کابلی)، کجگاه (گوشت کمر یا نمکدان - اصطلاح قصابان کابل)، درگاه، دیدگاه، آرگاه و بارگاه، کارگاه، طربگاه، سجده گاه، عبادتگاه، نیایشگاه، بوسهگاه، وعدهگاه، میعادگاه، نامهگاه (علامت قاطع نفی - اصطلاح زنان قدیم و محتشم کابلی)، ادبگاه، کمینگاه، داغگاه، گذرگاه، کورهگاه، باجگاه (منطقه ای مشهور در افغانستان)، ورزشگاه، اردوگاه، شرمگاه، بُنگاه، ایستگاه/ایستادگاه، جلوهگاه، شکارگاه، قربانگاه، قرارگاه، پناهگاه، عبادتگاه، عیادتگاه، پرورشگاه، زادگاه، تولدگاه،

نظارنگاه، بزمگاه، رزمگاه، نهانگاه/پنهانگاه، عقبگاه، نرمگاه، گرمگاه، درمانگاه، نمایشگاه، ستایشگاه و کلمات معروف و بس زیبایی "لشکرگاه" و "گازرگاه؛ و از طرف دیگر:

و از طرف دیگر ترکیبات زمانی یا "قیدهای زمان" از قبیل ناگاه/ناگاهان/ناگهان، صبحگاه/صبحگاهان، شامگاه/شامگاهان، سحرگاه/سحرگاهان، چاشتگاه/چاشتگاهان، شبانگاه/شبانگاهان، گاه و بیگاه، بیگاه و گاه، گاه و ناگاه، بیگاه(شام) و پگاه/بگاه(صبح وقت)».

این لست قصداً عریض و طویل و دور و دراز "ترکیبات دری" و کلاً و کاملاً "ساخت افغانستان" را ازین سبب پیش روی خوانندگان عزیز و بانصاف انداختم تا ثابت بسازم، که کلمات مرکب با پسوند "گاه" در ملک ما بسیار زیاد و با تنوع و طیف و پهنای بسیار وسیع استعمال میشوند؛ آن هم از ازمئه قدیم و گذشته های بسیار دور یک هزار سال پیش و بیشتر از آن. حتی میتوان گفت، که وطن عزیز ما، "افغانستان"، شاید اصلاً "زادگاه" و یا لاقلاً "بزرگترین پرورشگاه" چنین کلمات باشد، در حالی، که در "کشور امروزی ایران" - که در سال ۱۹۳۵ به جای "فارس" گذاشته شده است - و یا در "فارسی ایران" نه این تنوع و گوناگونی و نه این کثرت و وفرت و نه طیفی بدین پهناوری و بزرگی و گستردگی چنین کلمات را در طول بیشتر از یک هزار سال مشاهده کرده میتوانیم!!! درین لست قصداً و به اصطلاح مودکی، "هدفمندانه"، از آوردن "ترکیبات جدید و قدیم فارسی ایران" پرهیز شده است؛ و آگاهان دلیلش را به نکوئی میدانند!!!

اینک ضمن امثالآت آتی نیز، عمداً از شخصیتها و آثاری نقل قول میکنم، که به صورت ثقه مربوط به "افغانستان" هستند - و تنها و تنها مربوط به "افغانستان" هستند!!! - و یا متأثر از نحوه خاص "دری افغانستان":

- ترکیبات "بزمگاه" و "پایگاه" را در کلام عذب و بس کهن استاد استادان شعر دری، "حکیم غنصری بلخی" مییابیم، چنان، که ضمن قصیده ای در مدح "سلطان محمود غزنوی" فرماید:

آسمان پاک است و یک پاره درو ابر سیاه یافته ست از بزمگاه خسرو مشرق، مثال

و در جایی دیگر و ضمن قصیده ای دگر فرماید:

هنر به دست بیان است، از اختیار سخن چنان، که زیر زبان است، پایگاه رجال

- وقتی ترکیب زیبایی "کمینگاه" را مد نظر بگیریم، میبینیم، که نیز قدمت لاقلاً یک هزارساله دارد و شاهد مثال ما منظومه "عقاب" بلندپرواز "حکیم ناصر خسرو بلخی" ست، که فرماید:

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست و ندر طلب طعمه، پر و بال بیاراست

تا میرسد به بیت مطلوب ما:

ناگه ز کمینگاه، یکی سخت کمانی تیری ز قضا و قدر انداخت، بر او راست

- و وقتی کلمه "داغگاه" را پیش نظر میکشیم، به یاد قصیده غرا و معروف "حکیم فرخی سیستانی" می افتیم، که در وصف "امیر ابوالمظفر چغانی" سروده و اینطور شروع میشود:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار پرنیان هفت رنگ، اندر سر آرد کوهسار

تا میرسد بدین بیت مورد نظر ما:

داغگاه شهریار اکنون چنان خرم بود کاندران از نیکوئی، خیره بماند روزگار

- "تاریخ بیهقی" - که به نام "تاریخ مسعودی" نیز یاد میشود - اثر جاودان "استاد ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی"، منشی "سلطان مسعود بن محمود"، و از جمله امهات متون متین دری به حساب می آید. در سرتاسر این کتاب معظم ترکیبات بسیار و نهمار را با پسوند "گاه" مییابیم. از بهر مثال پراگرافی را از صفحه ۱۳۴ - چاپ "داکتر قاسم غنی"

و "داکتر علی اکبر فیاض" - این کتاب نقل میکنم، که ضمن آن ترکیباتی چون "لشکرگاه" و "چاشتگاه" و "گرمگاه" به کار رفته اند:

«... و چون به ری رسیدند، امیر محمود(سلطان محمود - شرح از معروفی) به دولا ب فرود آمد بر راه طبرستان نزدیک شهر، و امیر مسعود به علی آباد **لشکرگاه** ساخت، بر راه قزوین و میان هردو لشکر مسافت نیم فرسنگ بود. و هوا سخت گرم ایستاد و مهتران و بزرگان سردابها فرمودند قیلوله را. و امیر مسعود را سردابه ای ساختند سخت پاکیزه و فراخ، و از **چاشتگاه** نماز دیگر آنجا بودی، زمانی به خواب و دیگر نشاط و شراب پوشیده خوردن و کار فرمودن. یک **گرمگاه** این غلامان و مقدمان محمودی متکر(ناشناخته - شرح از معروفی) با بارانیهای کرباسین و دستارها در سر گرفته، پیاده نزد امیر مسعود آمدند....» (تأریخ بیهقی، چاپ چهارم، چاپ احمدی، ۱۳۷۰، به اهتمام "داکتر قاسم غنی" و "داکتر علی اکبر فیاض")

- در قسمت کلمه فوق العاده زیبای "لشکرگاه" - که نام یکی از شهرهای قدیم افغانستان و اینک مرکز ولایت کنونی "هلمند" است - باید گفت، که این لغت مُعادل بسیار زیبا و بی اندازه رسا - و حتماً پیشکسوت - و در عین حال کهن، برای کلمات احتمالاً جدیدالاحداث military base انگریزی و Militärbasis المانی محسوب میشود، که میتواند به تنهایی تنها به حیث مُعادل و ترجمه این دو کلمه مرکب فرنگی و اروپائی قرار گیرد. در عمل مگر ایرانیان، کلمه "پایگاه" را، که نیز قدمتی تأریخی دارد، از متون قدیم بیرون آورده و ترکیب "پایگاه نظامی" را سر زبانها انداختند، که اینک وسیعاً هم به کار برده میشود. البته باید با جدیت تمام گفت، که بهترین مُعادل این دو کلمه فرنگی، همانا ترکیب "لشکرگاه" است، که هم ساخت و بافت و قد و اندام بی اندازه گیرا و متناسب دارد و هم از نگاه وقت، کاملاً اقتصادی و "به صرفه" میباشد!!!

- کلمه زیبای "گازرگاه" در هرات، که "گازرگاه شریف" و مرقد "حضرت خواجه عبدالله انصاری هروی" را به یاد ابنای روزگار میدهد؛ و "سنگ هفت قلم" هم اندرین بقعه شریفه نگهداری میشود، که از عجائب "سنگتراشی" و هنر "نقاری در سنگ" محسوب میگردد؛ و من شخصاً آن را حدوداً شست سال پیش از امروز و در روزگاری، که "تورن جنرال عبدالکریم مستغنی" قومندان فرقه هدفه هرات بود، زیارت کرده بودم.

- حضرت "ابوالمجد مجدود بن آدم، حکیم سنائی غزنوی"، که از اعظم و اکابر عرصه عرفان و از زمره مقتدایان "مولانای بلخی" و از افتخارات جاودان "افغانستان" است، ضمن قصیده ای چه خوب ترکیبات "بزمگه و رزمگه" را به کار میبندد، که مخفف "بزمگه و رزمگه" است:

کرده اندر **بزمگه**، نفس ارادی را قدح ساخته در **رزمگه**، روح طبیعی را مِجَنّ

"مِجَنّ" کلمه عربی و در معنای "سپر" است.

و ضمن قصیده زیبا و مطمئن دیگر فرماید:

از برای زاد راه، اندر **چراگاه صفا** پیش جانها جان بیجان، خوان بی نان داشتن

- "سید حسن غزنوی" ملقب به "اشرف" از شاعران قرن ششم "افغانستان" و مُعاصر "حکیم سنائی غزنوی" ست، که شعر عذب دارد. وی ضمن قصیده ای در مدح "بهرامشاه غزنوی" فرماید:

گهر بر زر همیارم، ز یاقوت زرافشانش شدم چون ذره ای در سایه خورشید رخشانش

و بعد از بیتی چند چنین میسراید:

نشاط انگیز عقل افتاد، و **نزهتگاه** جان آمد می یاقوت جام او، گل خورشید بُستانش

- "عبدالواسع جبلی" از شاعران نامدار افغانستان در قرن ششم هجری ست، که در کلام پرتصنع شهره آفاق است. "واسع جبلی" اصلاً از "غُرْجستان/غُرستان"؛ یعنی "سرزمین کوهساران" و از کوهستان مرکزی افغانستان است، که امروز به نام "هزارجات" یاد میشود؛ و تخلص "جبلی" خود منسوب به "جَبَل" و در معنای "کوهی" ست. "جبلی"، که بر "زبان عربی" تسلط کامل داشت، در اشعار خود کلمات و تعبیرات بسیار فراوان عربی را به کار برده است. در زمانی بسیار قدیم، که مقارن سال ۱۳۳۸ هـ ش و در صنف یازدهم لیسه فرخنده "حبیبیه" بودم، ضمن مضمون "قرائت فارسی(دری)" قصیده نابی ازین شاعر ساحر افغانستان را خوانده بودیم، که چنین شروع میشود:

گاه آن آمد، که گردد باغ چون خلد برین

آبدان چون حوض کوثر، گلبنان چون حور عین

"جبلی" کلمه "گاه" را، که اصلاً به معنای "وقت" است، چه نیکو استعمال کرده است. کلمه "گاه" همین امروز نیز در کلام دیهکیان یا روستائیان ما به حیث "قید زمان" به وفرت استعمال میشود، چنان، که گویند:

«هنوز گاه است!!!»؛ یعنی

«هنوز وقت و یا زود است!!!»

"جبلی" ضمن قصیده ای در مدح یکی از سپهداران فرماید:

دولت پیروز و رای روشن و بخت جوان همت والا و عزم فزخ و امر روان

حصه میر بلندختر شدند، از روزگار بهره صدر نکواختر شدند، از آسمان

میگوید و میگوید تا میرسد بدین بیت:

شیر صورت کرده بر ایوان آن، بیگاه و گاه چون شکاری گاو گردون را گرفته، در دهان

ترکیب زیبای "بیگاه و گاه"، مقلوب "گاه و بیگاه" است، که به تعبیر عامتر امروزی به معنای "وقت و ناوقت" است، که "قید زمان" میباشد.

- در زمره حکایات "مثنوی معنوی"، داستان "کنیزک و پادشاه"(کنیزک و زرگر) را مییابیم، که از داستانهای پرحلاوت و در عین حال بیحد پندامیز این کتاب معظم است. حضرت "مولانا جلال الدین محمد بلخی ثم رومی"، ضمن این داستان ترکیبات "سجده گاه" و "وعده گاه" را به کار برده است؛ و بیائید بیتی چند ازین داستان شیرین و "شیرنتر از قند و عسل و شات(شهد) و نبات" را باهم بخوانیم:

بشنوید ای دوستان، این داستان خود حقیقت، نقد حال ماست آن

بود شاهی در زمانی، پیش ازین ملک دنیا بودش، و هم ملک دین

اتفاقاً شاه، روزی شد سوار با خواص خویش، از بهر شکار

یک کنیزک دید، شه بر شاهراه شد غلام آن کنیزک، پادشاه

مرغ جانش در قفس، چون میتپید داد مال و آن کنیزک را خرید

چون خرید او را، و برخوردار شد آن کنیزک از قضا بیمار شد

آن یکی خر داشت، و پالانش نبود یافت پالان، گرگ خر را دررود

کوزه بودش، آب می نامد به دست آب را چون یافت، خود کوزه شکست

شه طبیبان جمع کرد از چپ و راست گفت جان هردو، در دست شماست

جان من سهل است، جان جانم اوست خسته و درمانده ام، درمانم اوست

هرکه درمان کرد، مَر جان مرا بُرد گنج و دُر و مرجان مرا

جمله گفتندش، که جانبازی کنیم	فهم گـرد آریـم و انبازی کنیم
هریکی از ما، مسیح عالمی ست	هر الم را در کف ما، مرهمی ست
هرچه کردند، از علاج و از دوا	گشت رنج افزون و حاجت ناروا
آن کنیزک از مرض چون موی گشت	چشم شه از اشک خون چون جوی گشت
شه چو عجز آن حکیمان را بدید	پابرهنه جانب مسجد دوید
رفت در مسجد، سوی محراب شد	سجده گاه از اشک شه، پُر آب شد
چون به خویش آمد ز غرقاب فنا	خود زبان بکشاد، در مدح و دعا
کای کمینه بخششت، ملک جهان	من چه گویم؟؟ چون تو میدانی نهان
چون برآورد از میان جان خروش	اندر آمد بحر بخشایش به جوش
در میان گریه خویش درربود	دید در خواب او، که پیری رُو نمود
گفت ای شه مژده، حاجاتت رواست	گر غریبی آیدت فردا، ز ماست
چون، که آید او حکیمی حاذق است	صادقش دان، کو امین و صادق است
در علاجش سحر مطلق را ببین	در مزاجش قدرت حق را ببین
چون رسید آن وعده گاه و روز شد	آفتاب از شرق، اخترسوز شد

الخ

ضمن این داستان ترکیب بس زیبای "شاهراه" را نیز میبینیم، که از آن زمان - و یقیناً پیشتر از آن تا به امروز - در زبان "دری افغانستان" تداول عام و تام دارد؛ ولی در "فارسی ایران" در عوض این ترکیب زیبا و سهل التلفظ، کلمه بالنسبه ثقیل "بزرگراه" را وضع کرده و به وفرت استعمال میکنند!!!

- در غزلی ناب از "حضرت ابوالمعانی مولانا عبدالقادر بیدل" ترکیب زیبای "ادبگاه" را میخوانیم:

به اوج کبریا، کز پهلوی عجز است، راه آنجا	سر موئی گر اینجا خَم شوی، بشکن کلاه آنجا
ادب گاه محبت ناز شوخی برنمیدارد	چو شبنم سر به مُهر اشک میبالد، نگاه آنجا

- استاد سخن، "استاد خلیل الله خلیلی"، بدون شک بزرگترین شاعر دریگوی زمانه ماست، که نظیرش را در منطقه نمیتوان یافت. کلیات اشعار این سخنسرای نامدار را کثوده و بیتی چند را نقل میکنم:

- ضمن غزلیات و غزلواره ها، غزلی را زیر عنوان "والا گهری" میخوانیم:

مگذار درین گوشه، نسیم سحری را	تا نشنود این قصه خونین جگری را
یک شیشه دل، وز همه سو، سنگ حوادث	قربان شوم این کارگه شیشه گری را

الخ

- و در ذیل منظومه ای زیر عنوان "غزل آتشین" فرماید:

آستان تو، بوسه گاه من است	در و دیوار تو، گواه من است
معبد عشق جز حریم تو نیست!!!	خاک پای تو سجده گاه من است

- در کابل قدیم محله ای وجود داشت به نام "خوابگاه"؛ و "خوابگاه" بهترین بدیل برای کلمه عربی "لیلیه" است، که اکنون در ملک ما بسیار رایج و متداول میباشد. در قسمت نامگذاری گذر "خوابگاه" میتوان احتمال داد، که اصلاً کدام "خوابگاه عساکر" و یا چیزی شبیه آن، در کار بوده است.

– ناحیه "گزرگاه" – بین دو کوه مشهور کابل؛ یعنی "آسه‌مائی" و "شیردروازه" – و نام نامی "کوره‌گاه"، که به سردی و خنک بسیار و شدید، شهرت دارد، دو مثال زندهٔ دیگر از چنین ترکیبات است.

– و بالاخره "مسجد عیدگاه"، که بزرگترین مسجد شهر زیبا و شهیر "کابل" است؛ و همدین مسجد عالیشان است، که نمازهای دوگانهٔ عید برپا میگشت و هزاران نمازگزار را در آغوش میگرفت.

– در زبان عامیانهٔ مردم کابل قدیم، که "دری عامیانهٔ کابلی" ست، ترکیب بس زیبایی "جاگه" را مییابیم، که تلفظ معمول از ترکیب "جایگاه" و در واقع مخفف کلمهٔ "جایگاه" است؛ چنان، که "سوم جاگه" میگوئیم، که منظور از آن، "شخص درجه سوم" و یا "شخص غیر مهم" است!!!

– در یوتیوب کلیپی را در مورد آشپزی میدیدم، که در تاشقرغان برای "مسکه" کلمهٔ "ماسکه" را به کار میبردند؛ و از کجا معلوم، که "مسکه" در اصل خود "ماسکه" نبوده باشد؟؟؟ و اگر اینطور باشد، میتوان "ماسکه" را مخفف "ماستگاه" دانست؛ و همه میدانیم، که "مسکه" را از "ماست" درست میکنند. بدین حساب میرسیم بدین نکته، که شجرهٔ نزول "مسکه"، گویا کلمهٔ "ماستگاه" است. البته این حدس شخص من و ذهن ناتوان من است؛ و بر صحت و درستی آن حتماً و ضروراً پافشاری نمی‌دارم!!!

– و سرانجام باید به صراحت تام گفت، که پسوند "گاه" یکی از پسوندهائی کاملاً "زنده" در زبان دری/فارسی میباشد، که از روزگاران بسیار دور فعال بوده و ازین پس هم میتوان از آن استفادهٔ سرشار کرد.

حالا بعد ازین کاوش و ذکر شجرات بالنسبه طولانی کلمات مرگب با پسوند "گاه"، به نکوئی میبینیم، که کلمهٔ "دانشگاه" برای ما ذاتاً و در کُنهٔ خود، نمیتواند "بیگانه" باشد؛ در عمل مگر چنین نیست و همدینجا به صراحت تام میگویم، که "دانشگاه" هرگز "کلمهٔ دری" نیست – بلی؛ "دانشگاه" هرگز و هیچگاه "کلمهٔ دری" نیست!!! – بلکه یک اصطلاح "فارسی ایران" است، که به حیث معادل "یونیورستی" انگریزی و معادلهای اروپائی آن، وضع گردیده و جهت تخطئه و تخریب کلمهٔ کاملاً مأنوس و عاماً معمول و متداول "پوهنتون"، در ذیل "تهاجم فرهنگی ایران"، به افغانستان صادر شده است!!!

بلی؛ کلمهٔ "دانشگاه" از نگاههای کاملاً مُوجّه و متقن و به کلی قابل اطمینان، "کلمهٔ دری" شمرده شده نمیتواند؛ و از همین سبب برای مردم ما کاملاً "بیگانه" و "ناشنا" و "ناشناس" و "غریب" مانده است:

– اولاً این کلمه در افغانستان و از طرف "دری زبانان افغانستان" وضع نگردیده است!!!

– علاوه بر آن، کلمهٔ "دانشگاه" حتی در طول دو دهه هم در وطن عزیز ما جای پای باز نکرده و به هیچ صورت تداول عام و مردمی نیافته است، چون اکثریت مطلق بالاتر از ۹۸ درصد مردم ما با آن انس و آشنائی ندارند!!! بروید و از مردم کوچه و بازار بپرسید؛ و بعد دریابید، که مردم ما با این کلمه کاملاً بیگانه و ناآشنا هستند!!!

– کلمهٔ "دانشگاه" یک "متاع صادراتی ایران" است، که در مسیر "تهاجم فرهنگی ایران" و در زمانی به افغانستان صادر شده است، که میدان شغالی بود و هرج و مرج "دموکراسی امریکائی و ناتوئی"؛ و صحنهٔ تاخت و تاز "شاطران شیطان" و دار و دستهٔ گوش بفرمانی به نام "شورای نظار" و "جبههٔ زمردفروشان پنجشیر"!!!

آری؛ در چنین شرائطی بود، که کلمهٔ "دانشگاه" در صدر "پارسل زبانی ایران"، به افغانستان صادر شد تا با کلمهٔ "پوهنتون" به مقابله بپردازد!!!

آگاهان امور به خوبی میدانند، که "جمهوری اسلامی ایران" در اوائل زمامداری "حامد کرزی" بسته ای متشکل از "پنجاه هزار لغت و اصطلاح" را به "افغانستان و تاجکستان" فرستاد تا از آن به عوض لغات خارجی و بالخصوص

کلمات جدید فرنگی استفاده کنند؛ و به نکوئی میتوانیم حدس بزنیم، که کلمه "دانشگاه" و امثال و اخوات آن، در صدر و در رأس این "پارسل زبانی" قرار داشتند. سؤالی، که بلافاصله مطرح میگردد، اینست، که:

اگر این "تهاجم فرهنگی ایران" نیست، چه نامی را میتوان بر سر آن گذاشت؟؟؟

امید است، که منکران "تهاجم فرهنگی ایران" جواب این سؤال را لااقل در نزد خود مجسم بسازند و اگر وجدان پاک و منصف و بیداری بود، خجالت بکشند!!!

در بالا گفته شد، که کلمه "دانشگاه" در بین توده های ملیونی مردم ما جای پای باز کرده نتوانسته است، چه رسد بدین، که "ثبات قدم" پیدا بکند؛ و بیائید، که موضوع را اندک تمثیلی و تجسیمی بکاریم:

بدین منظور باری میرویم به کوچه و بازار و صمیمانه و با وجدان پاک و مبرا از هرگونه تعصب و زرق و ریا، از مردم خود میپرسیم:

بلی؛ میرویم و از "جوالی گرفته تا سپاهی و حوالدار(احوالدار) و دکاندار و مغازه دار و نانابای/نانوای و خیاط و آهنگر و زرگر و نجار و تنورساز و دهقان و خرکار و پاروکش و پالاندوز و کلال و شیشه‌گر و تبنگ‌والا و کراچیوان و طواف و دستفروش و کهنه فروش و تکسیوان - اعم از پیر و جوان - میپرسیم و بدون تعجب در مییابیم، که همه و همه کلمه "پوهنتون" را میشناسند؛ چون با آن انس و پیوند عمیق و طولانی گرفته اند؛ و برخلاف ادعای کذائی وطندار ارجمند ما، آقای "احمد آریا"، همه مردم ما - و آن هم بدون استثناء - میدانند، که مدلول کلمه زیبای "پوهنتون" چیست؟؟؟

آقای "احمد آریا" ضمن کامنت دیگرش مینویسد:

«همچنین برایش توضیح دادم که چرا باید یک دری زبان، یک بلوچ، یک پشته ای و به همین ترتیب گویندگان هر زبان دیگر را مجبور سازد که به جای اصطلاحات معمول، متداول، مفهوم و آشنا، «پوهنتون» بگویند و خود ندانند راجع به چه حرف می زنند.»

این پراگراف اوج کتمان حقایق و فقدان وجدان منصف و مصفا را نشان میدهد؛ و از هیچ نگاه قابل دفاع نیست!!!
اول از همه باید گفت، که به هیچ صورت معلوم نیست، که کلمه "پوهنتون" را مثلاً در زبانهای "بلوچی و پشه ئی و واخی و شغنی و غیرهم و غیرهم" به چه صورت افاده میکنند؟؟؟ باز هم جهت ارائه جواب به ادعای پوچ و کاملاً بی اساس جناب محترم "احمد آریا"، پراگراف پیشتر را مکرراً و به بارنامه پیش روی خوانندگان عزیز و سخندان میگذارم - که منطقاً و بالضرور از تمام اقوام خُرد و بزرگ افغانستان نمایندگی میکند و ممثل تمام مردم ما شمرده میشود - و نکات و سخنان نهمار دیگر را بدان پیوند میزنم:

«برعکس وقتی از جوالی گرفته تا سپاهی و حوالدار(احوالدار) و دکاندار و نانابای/نانوای و خیاط و آهنگر و زرگر و نجار و تنورساز و دهقان و خرکار و پاروکش و پالاندوز و کلال و شیشه‌گر و تبنگ‌والا و کراچیوان و طواف و دستفروش و کهنه فروش و تکسیوان - اعم از پیر و جوان - بپرسید، همه و همه کلمه "پوهنتون" را میشناسند؛ چون با آن انس و پیوند عمیق و دیرینه و طولانی گرفته اند؛ و برخلاف ادعای کذائی آقای "احمد آریا"، همه مردم ما بدون استثناء میدانند، که مدلول کلمه زیبای "پوهنتون" چیست؟؟؟»

استعمال کلمات برخلاف ادعای "وطندار نازدانه و دردانه ما"، آقای "احمد آریا" و همگان و همقراغان او، موضوع "زورطلب" و "زورپذیر" نیست و هیچکس و احد من الناس را نمیتوان به "ضرب سوته" و به "زور برچه" مجبور کرد، تا فلان کلمات را استعمال بکند و بهمان کلمات را استعمال نکند!!! مگر:

برخلاف این ادعای کاذب، مردم ما به رضاء و رغبت خود و بلکه "از دل و جان" کلمات وطنی خود را بر زبان می آرند، بدون این، که کسی ایشان را مجبور ساخته باشد!!!

در عنوان کوچک یکی از ضرب المثلهای مشهور کابلیان قدیم را آوردم، که گوید:

«چشم خاوند دارو س(داروست)!!!»

مردم عموماً "دری زبان" کابل قدیم ضمن ایجاد این "ضرب المثل دری"، کلمه زیبای "خاوند" را استعمال کرده اند، که کلمه ایست "پښتو". مگر کدام انسان احمق و بی شعور باشد، که از منتهای سفاقت و بی منطقی ادعاء بکند، که استعمال کلمه "خاوند" را به زور لوله و نوله تفنگ و به ضرب سوته بر مردم عوام بیسواد کوچه و بازار تحمیل کرده اند؟؟؟ کدام عقل و منطق قبول کرده میتواند، که بتوان کلمات را به زور در دهان خلق خدا انداخت؟؟؟ مردم قدیم کابل ضرب المثل زیبای دیگری هم داشتند، که گوید:

«مال بد، ریش خاوند!!!»

درینجا باز هم میبینیم، که مردم قدیم - و بالعموم "دری زبان" کابل - بار دیگر کلمه "خاوند" را - که یک کلمه بیحد زیبای "پښتو" ست - در یک ضرب المثل مشهور خود گنجانیده و بر زبان خاص و عام جاری ساخته اند!!! مردم قدیم و اصیل کابل اصطلاح زیبای ذیل را نیز به کار میبندند:

«صدای خر به خاوند نمیرسه!!!»

کابلیان قدیم و اصیل این اصطلاح را، که حکم "ضرب المثل" را دارد، وقتی بر زبان میرانند، که استغاثه و داد و فریاد کسی به جانی نرسد. بعضاً این مثل را در هیئت ماضی استعمال کنند و گویند:

«صدای خر به خاوند نرسید!!!»

سؤالی اگر مطرح شود، این خواهد بود، که چرا کابلیان قدیم و اصیل این کلمه "پښتو" را اینقدر فراوان استعمال میکردند؟؟؟ در جواب باید گفت، که:

- از یک طرف کلمه "خاوند"، واقعاً کلمه بیحد قشنگ و خوشاهنگ است

- و از طرفی این استعمال، عدم تعصب مردم قدیم کابل را نسبت به زبان "پښتو" نشان میدهد!!!

البته کابلیان اصیل و قدیم بدین اکتفاء نکرده بلکه بسا ترکیبات و حتی عبارات پښتو را نیز استعمال میکردند؛ و من درینجا لااقل سه ضرب المثل پرمغز زبان ارجمند و ملی «پښتو» را می آورم، که باربار و به کرات و مرات و عیناً و بالجنس از زبان گویا و سخنپرداز کابلیان قدیم و اصیل شنیده ام:

- «هر چا تا خپل وطن کشمیر دی!!!»

- «که خان بی، په یاران بی!!!»

- «دودی زما خوري، توتو په سلامخانه کوی؟؟؟»

البته باید مؤکداً گفت، که این استعمالات و به کاربردها، تنها و تنها به مردم اصیل کابل قدیم منوط نمانده، بلکه عام گشته است و همدرینجا به جار و به آواز رسا و بلند باید گفت، که مردم عوام و توده های ملیونی بیسواد افغانستان، با "صفای وجدان" و با "طینت والای وطنی" بی، که دارند، کلمات و اصطلاحات و حتی "ضرب المثلهای پښتو" را در زبان روزمره خود به کار انداخته اند. اینجا هرگز و هیچگاه زوری و اجباری و اکراهی در کار بوده نمیتواند،

بلکه "عرق افغانی" و احساس "تعلق ملی" ست، که تمام اقوام و زبانها را باهم گره زده و متحدانه به راه صواب و "صراط المستقیم وحدت و همدلی" هدایت میکنند!!! و باز و به تکرار و به صراحت تام باید گفت، که توده های ملیونی عوام بیسواد، عاری از هرگونه تعصب هستند و آنچه را "وجدان ملی" و "عرق انسانی و افغانی" ایشان فرمان دهد، همان را عملی میسازند!!!

اینجاست، که "خط فاصل" بین توده های ملیونی، بلکه دهها ملیونی "عوام مبرا از تعصب" و چند درصد معدود و محدود قشر "کجکلاه پرتعصب" به نام کذائی "روشنفکر"، کشیده میشود؛ آری:

– درین طرف، صدق و صفاست؛ همه باهمند و همه در غم هم

– در آن طرف همه زرق و ریاست؛ و همش دروغ و دَرَم!!!

بلی؛ حساب چند درصد ناچیز "تجزیه طلب" و یا اشخاص "ازخودبیگانه" و پیرو "تهاجم فرهنگی ایران" را میگذاریم در "طاق بلند"، شاید خدا به دادشان برسد و روزی برسد، که کلمه "دانشگاه" و امثالش، در ملک ما هم برای خود جایک پائی پیدا بکند!!!

شاید کسی و آغازاده متجدد و "جدیدخیال"ی، خرده بگیرد، که چند کلمه و عبارت و حتی چند ضرب المثل معدود "پښتو" در زبان دری، به هیچ صورت ملاک عمل و نظر شمرده شده نمیتواند!!! در جواب عرائض ذیل را تقدیم میکنم؛ خوب و با دید پاک و با دیده دل توجه فرمائید:

مردم عزیز و "بالا تر از جان ما" – مانند همه مردم جهان پهناور – فرهنگ خاص "نامگذاری" دارند؛ و بیائید، که به "فرهنگ نامگذاری در افغانستان" نظری اندازم:

اگر نامهای اشخاص – چه زن و چه مرد افغان و باشندۀ افغانستان – را از نظر "غیر متعصب" خود بگذرانیم، میبینیم، که هزاران و دهها و صدها هزار و شاید ملیونها وطندار عزیز "غیر پښتون" ما، بر فرزندان دلبند و پاره قلب و جگرگوشگان خود، نامهای "پښتو" گذاشته اند از قبیل:

«سپوژمی(سپوژمی) و زرلشت(زرلشت) و ستور(ستوری) و هیلی و پښتون و سیلی و دپوه و وژمه(ورمه) و هوسی و خاتول(غاتول) و مرغلری و مری و گلمری و غوتی و گلغوتی و ملالی و گلالی و شاپیری و پیکی و تورپیکی و شینکی و مکی و گلمکی و بریالی و توریالی و بری و ننگیالی و زمریالی و نومیالی و زلمی(خلمی) و زمری/خمری، زمر/خمر، غرزی و شپون و تورن و لمر و المر و المری و حتی ورور و غیرهم و غیرهم»

چنان، که رسم و سنت دیرین و خجسته نامگذاری و گزاردن احترام به بزرگان در افغانستان است، مردم عزیز و گرانقدر ما – بالخاصه "غیر پښتونان" ما – بزرگان خود را به نام و به اصطلاح "نام گرفته" مخاطب نمیسازند، بلکه برایشان "لقاب خانوادگی" انتخاب کرده اند و بزرگان و حقداران و پیچسفیدان و ریشسفیدان را با همان القاب اعزازی و احترامگزار یاد میکنند؛ هم برای زنان و هم برای مردان. در زمره القاب زنانه و مردانه مروّج در افغانستان بسا کلمات "پښتو" را نیز مییابیم؛ از قبیل:

"خوریجان" و "بی بی خوری" و "خوریگل" و "شاه بوبو" و "ببوبگل" و "گل بوبو" و "عمه بوبو" و "خاله بوبو" و "بوبودادا" و "لالا" و "گل لالا" و "خان لالا" و "شاه لالا" و "لاله گل(لالاگل)" و "شیر لالا" و "لاله کو(لالاکو)" و "لالامیرزا" و "آغه لاله(آغالالا)" و غیرهم، که قسمت عمده و محورِ آنها از "خور" و "بوبو" و "لالا" تشکیل شده است، که کلمات "پښتو" و به معنای "خواهر" و "مادر" و "برادر کلان" میباشند. درینجا اگر شیرغلّتی رواء باشد،

میخواهم تذکر بدهم، که در کابل قدیم مردان "هندو و سیکه" را با کلمه "لاله" مورد خطاب قرار میدادند؛ و "لاله" مخفف کلمه "لالا"ست، که کلمه پشتو و به معنای "برادر کلان" است. بلی؛ مردم ما برادران هندوی ما را با کلمه زیبای "لاله" (لالا) مخاطب میساختند، و این اوج احترامگزاری به "برادران هندو و سیکه" ماست!!!

اگر تخلصهای اشخاص نامور "غیر پشتون" افغانستان را از نظر بگذرانیم، به کلماتی از قبیل "خلاند/زلاند" و "بیسد" و "ربنتیا" و "بربنا" و "ویسا" و "رنا" و "مین" و "روبنان" و "هوسا" و غیرهم برمیخوریم، که همه کلمات زیبا و پُرصلابت "پنتو" میباشند!!!

"غیر پښتونان افغانستان" عادت و سنت خجسته دیگری هم دارند، که از منتهای "عدم تعصب" و "یکرنگی" ایشان سرچشمه میگیرد. ایشان "مادر" خود را، که نزدیکترین کس نسبت به اولاد است، "ادی" خطاب میکنند و مثلاً "ادی جان" میگویند؛ و "ادی" یک کلمه بیحد قشنگ و باعظمت "پشتو" ست. باز اگر شیرغلنی رواء باشد، روایتی را از کتاب مشهور "تاریخ افغانستان قرن نهم"، اثر مرحوم "سید قاسم ربنتیا" نقل میکنم. درین کتاب از ترکیب باشکوه و بسیار معظم "غازی ادی" سخن رفته است؛ و "غازی ادی" به زن باشهامتی خطاب میشد، که دست به شمشیر و تفنگ میبرد و در "جهاد ضد انگلیسی" عملاً اشتراک میکرد!!!

و از همین سیاق است، که مردم "غیر پشتون" افغانستان، "مادر" خود را بسیار زیاد و به وفرت با کلمه زیبا و خوشاهنگ "ببو" مخاطب میسازند؛ و "ببو" یک کلمه "پشتو" ست!!!

با این تشریحات و تمهیدات دور و دراز باید پرسید، که:

مگر ملیونها مردم "غیر پښتون" ما را کسی مجبور ساخته است، که بر فرزندان و توتته‌های جگر خود، نام "پنتو" بگذارند و یا بزرگان خود را با "کلمات و القاب پشتو" مخاطب بسازند و یا تخلصهای زیبایی را از "زبان پنتو" برای خود و خانواده های خود انتخاب بکنند؟؟؟

نه خیر! ابداً چنین نیست؛ چون هیچ کس و هیچ قوت و هیچ قدرتی در دنیا، کسی را مجبور ساخته نمیتواند، که مثلاً برای فرزندان و پاره های دل و وجود خود، نام "پنتو" انتخاب بکند!!!

مردم "غیر پشتون" ما این نامها و القاب را از دو نگاه انتخاب کرده اند:

– یکی این، که این نامها و لقبها ذاتاً زیبا و خوشاوا و خوش طنین هستند!!!

– و دیگر این، که مردم ما مطمئناً میدانند، که این کلمات همه و همه "پنتو" هستند؛ ولی با آنهم همین نامهای قشنگ و فریبای پنتو را برای اولاد و اقارب و بزرگان خود انتخاب کرده اند، چون نسبت به زبان "پنتو" و هیچ زبان دیگر افغانستان – مکرراً میگویم، نسبت به زبان "پشتو" و هیچ زبان دیگر افغانستان – کوچکترین تعصبی ندارند!!!

"محمد اعظم رهنورد زریاب" یک داستان نویس معروف و پرآوازه افغانستان بود، که نام و شهرت و صیت آوازه او در کشور "ایران" نیز پیچیده بود؛ و کسی از ایرانیان باسواد را نمیشناسید، که با این نام نامی ناآشنا باشد!!! وی متأسفانه در پانزده بیست سال آخر عمر خود در خدمت رژیم "جمهوری اسلامی ایران" درآمد و با استفاده از زمینه فراهم شده توسط "امریکا و ممالک ناتو" – و زیر لوای "دموکراسی" – در عرصه تبلیغ و "پهن سازی" بیدریغ "تهاجم فرهنگی ایران" و ترویج اصطلاحات ایرانی در افغانستان، رول بسزا و در واقع "بسیار بسیار مخرب" را بازی کرد. چنان، که همه میدانند؛ و اگر نمیدانند، باید بدانند، که "محمد اعظم رهنورد زریاب" در سالهای آخر عمر خود همیشه مهمان "جمهوری اسلامی ایران" میشد و همه ساله لااقل یک ماه تخت را در ایران سپری میکرد. بلی؛ "رهنورد زریاب" بدانجا میرفت و با "اخ و دب" شایان پذیرائی میشد و در تمام مدت اقامت خود "مهمان عالیقدر" رژیم فرتوت

و مستبد "جمهور اسلامی ایران" میبود؛ و یقیناً ضمن همین سفرهای نامعدود بود، که "قشقه وفاداری" تازه میکرد و "وظیفه تازه" میگرفت؛ ولی میدانید:

ولی میدانید، که نام خانم "محمد اعظم رهنورد زریاب" چه بود؟؟؟

خانم "محمد اعظم رهنورد زریاب"، "سپورمی" نام داشت یا دارد، که خود نویسنده و داستاننویس چیره دستی در افغانستان شمرده میشد و یا میشود؛ و میدانید، که خانم "سپورمی زریاب" از کجا و مربوط به کدام "قوم" افغانستان بود و یا است؟؟؟

"سپورمی زریاب" به قوم "تاجک" است یا بود و اصلاً از ولایت "پنجشیر" افغانستان!!!

در سرزمین "چند زبانه" و "کثیرالاقوام" افغانستان، بیشتر از بیست زبان – و به روایتی بیشتر از چهل زبان – مختلف خُرد و کلان داریم، که همه از ما هستند و هیچکدام آنها برای مردم ما "بیگانه" بوده نمیتواند؛ و کدام انسان احمق و ابلهی باشد، که کلمات "پشه ئی و شغنی و واخی و پراچی و ترکمنی و ازبکی و بلوچی و ترکی و غیرهم" را برای مردم ما "بیگانه" قلمداد نماید؟؟؟ بلی:

همان قسمی، که هیچ زبان افغانستان برای مردم ما، "بیگانه" شمرده شده نمیتواند، کلمات "پنتو" برای "دری زبانان" و برعکس "کلمات دری" برای "پنتوزبانان" افغانستان نیز هرگز و به هیچ صورت "بیگانه" نیستند. و هرگز تعجب نکنید، که مردم عوام "دری زبان" ما کلمات فراوان "پنتو" را بدون تأمل استعمال میکنند، همان قسمی، که "پنتونها" یا "پنتوزبانان" افغانستان نیز هزاران "کلمه دری" و حتی "عبارات و جملات دری" را بیدریغ ضمن گفتار و نوشتار روزمره خود به کار میبندند!!!

یک نکته برایم کاملاً ثابت و مبرّز و محرز گشته است؛ چنان، که آن را ضمن مقالات متعدد در طول این همه سال و ماه انعکاس هم داده ام. این برداشت مشخصه کاملاً بارز و انکارناپذیر زبانهای "دری و پنتوی افغانستان" را نشان میدهد، و آن اینست، که:

– "زبان دری افغانستان" کلمات فراوان پنتو و زبانهای کوچک افغانستان را در خود حل و هضم کرده است؛ و اگر چنین نباشد، آن زبان، "زبان دری افغانستان" نیست!!!

– همان قسمی، که در "زبان پنتوی افغانستان" کلمات بی شمار دری و دیگر زبانهای وطن را مییابیم؛ و اگر چنین نباشد، آن زبان، "زبان پنتوی افغانستان" نیست!!!

ترمنالوجی/ترمینولوژی ملی:

در جهان پهناور حدوداً "شش هزار" زبان مختلف وجود دارند؛ و هر زبان دنیا برای خود دارای مجموعه ای از لغات و کلمات و اصطلاحات/مصطلحات – و در یک کلام، "ترمنالوجی" و یا "ترمینولوژی" یی ست – که آن را "ترمینولوژی/ترمنالوجی ملی" مینامند. گرچه در عرف جهانی، مقوله "ترمنالوجی/ترمینولوژی" را معمولاً برای مجموعه اصطلاحات رشته های گوناگون علمی به کار میبرند، من مگر یک گره بالاتر جهیده و این مقوله را برای "کَلّ زبان" به کار انداخته و به آواز جار و بلند میگویم:

که این نکته برایم بدون هیچگونه شک و شبهه ای، ثابت و صد در صد محرز گشته است، که در وطن محبوب خود، "افغانستان عزیز"، نیز صاحب "ترمینولوژی ملی" و یا "ترمنالوجی ملی" هستیم، که از طرف اقشار وسیع و مختلف

جامعه و از طرف توده‌های ملیونی و در یک کلام، از طرف "عامه مردم ما" قبول شده و به صورت عام و گسترده، مورد استعمال و استفاده قرار دارد. با این وصف:

– با این وصف اگر کسی خود را "افغان" و "تابع افغانستان" بداند، و عمداً یا از روی ناآگاهی و یا هم – به اصطلاح عوام سخنگوی و سخن‌سنج و سخنپرداز کابلی، "ناغلطی" – از استعمال کلمات ملی‌یی چون "پوهنتون" و "محصل/محصله" و "معلم/معلمه" و "متعلم/متعلمه/شاگرد" و "لیسه" و "مکتب" و "بناروالی/شاروالی" و "شفاخانه" و "جلسه/اجلاس/مجلس" و "محکمه" و "وکیل دعوا" و "مُنشی" و "سرْمُنشی" و "مدیر عمومی" و "رئیس عمومی" و "صدراعظم" و "حالا/اکنون/اینک" و "متخصص/ماهر" و "مصرف" و "تکنالوجی/تکنولوژی" و "راپورتاژ" و "فستیوال" و "هلیکوپتر" و "درون" و "کمپیوتر" و "چپ" و "مایکروچپ" و "راکت" و "حمله" و "دفاع" و "عمل/عکس العمل" و "کلب/کلوب" و "طب" و "صحت" و "خاص/مخصوص" و "کلمه/لغت" و "اساس" و "زراعت" و "تجارت" و "حمل و نقل" و "تعلیم و تربیه" و "حرارت" و "جاذبه" و "پروسه/جریان" و "تبعه/باشنده" و "مفاهمه/مذاکره" و "رشد/انکشاف" و "مسیر" و "تشنج" و "مانور/یازی حرب" و "سرگوله" و "بایسیکل" و "موتر" و "موترسیکل/موترسایکل" و "تکسی" و "شاهراه" و "موتردار" و "زرهدار" و "اردو" و "جنرال" و "ستراتجیک/ستراتژیک" و "مُرچ" و "هیل" و "چای" و "رنگ شیرین" و "کچالو" و "بادنجان" و "بادنجان رومی" و "جواری" و "ناک" و "مالته" و "کیله" و "ام" و "خوراکه"(مواد خوراکه) و "پوشاکه" و "ترکاری" و "داش" و "الماری" و "چوکی" و "سندلی/صندلی" و "میز مدوّر" و "ناشتا" و "نان چاشت" و "نان شب" و "اذان/نماز پیشین" و "اذان/نماز دیگر" و "اذان/نماز شام" و "اذان/نماز خفتن" و امثالهم و امثالهم ننگ داشته باشد، و به جای آنها – که هم شایسته و خوش ساخت هستند و بعضاً حتی وجهه جهانی هم دارند – از کلمات اصطلاحات/مصطلحات خاصّ فارسی ایران – که به سلیقه و "قد و اندام" مؤسسه بدذوقی به نام "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" بریده شده اند – از قبیل "دانشگاه" و "دانشجو" و "آموزگار" و "دانش‌آموز" و "دبیرستان" و "مدرسه" و "شهرداری" و "بیمارستان" و "نشست" و "دادگاه" و "دادستان" و "دبیر" و "دبیر کُل" و "مدیر کُل" و "رئیس کُل" و "نخست‌وزیر" و "الآن" و "کارشناس" و "هزینه" و "فناوری" و "خبرنامه" و "جشنواره" و "بالگرد/چرخبال" و "پهپاد" و "رایانه" و "تراشه" و "ریزتراشه" و "موشک" و "آفند" و "پدافند" و "کنش/واکنش" و "باشگاه" و "پزشکی" و "بهداشت" و "ویژه" و "واژه" و "بنیاد" و "کشاورزی" و "بازرگانی" و "ترابری" و "آموزش و پرورش" و "گرمایش" و "گرائش" و "روند" و "شهروند" و "گفتمان" و "توسعه" و "راستا" و "تنش" و "زرمایش" و "سرچنگی/کلاهک" و "دوچرخه" و "ماشین/خودرو" و "موتور" و "تاکسی" و "بزرگراه" و "موتوریزه" و "زرهی" و "ارتش" و "ژنرال" و "راهبردی" و "فلفل" و "هل" و "چائی" و "رنگ خوراکی/رنگ غذا" و "سیب زمینی" و "بادمجان" و "گوجه فرنگی" و "ذرت" و "گلابی"

و "پرتقال" و "موز" و "انبه" و "مواد خوراکی" و "پوشاکی" و "تره بار" و "فر" و "گمود" و "صندلی" و "کرسی" و "میز گرد" و "صبحانه" و "ناهار" و "شام" و "اذان/نماز ظهر" و "اذان/نماز عصر" و "اذان/نماز مغرب" و "اذان/نماز عشاء" و غیرهم و غیرهم استفاده کند، هرآئینه و بدون هرگونه شک و شبهه ای باید بداند، که آگاهانه - و یا هم ناخودآگاه - زیر تأثیر عمیق "تهاجم فرهنگی ایران" رفته و بالوسيله، وجیزه عامّ و کوبنده "از خودکش بیگانه پرست" را بر خود تطبیق میفرماید!!! ازین میانه وضع کردن اصطلاحات جدید - و آن هم اصطلاحات "هشت رخ نه گرد" - برای کلمات و لغات جهانی و عالمگیر از قبیل "کمپیوتر و چپ و میکروچپ و تکنالوجی و فستیوال و کلب و درون و راکت و هلیکوپتر و ستراتیجیک/ستراتژیک و مانور و راپورتاژ و غیرهم" را باید از زمره "گناهان کبیره" به حساب آورد!!!

به کهنه خود بساز، که نو دیگران گران است!!!:

ضرب المثلها بیان حکیمانه پندارها و در واقع لب و لباب طرز دید و شیوه تفکر یک کتله بشری هستند. از همین خاطر است، که یک ضرب المثل بعضاً جای صدها "دلیل ارسطویی" را میگیرد. حدوداً ده سال پیش سلسله مقالاتی را در پورتال فخیم "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" سر دست گرفتم، که زیر عنوان "به کهنه خو بساز، که نو دیگران گران است!!!" نوشته شده و تا ۲۲ قسمت رسیدند، ولی سخنان بسیار دیگر ناگفته ماند. ضمن این سلسله گفتار وجوه تمایز و تفارق "فارسی ایران" از زبان "دری افغانستان" به صورت تحلیلی و تمثیلی مجسم و متبلور ساخته شده و اصالت و سره بودن "دری افغانستان" نسبت به "فارسی ایران" به اثبات رسانیده شده بود. کسانی، که وقت و علاقه و حوصله کافی داشته باشند، میتوانند این مقالات را در "آرشیفهای معروفی" در آن پورتال از نظر مبارک خود بگذرانند، تا به چشم سر و با دیده دل ببینند و دریابند، که هیچ دلیلی وجود ندارد تا داشته های قیمتدار و معمول و مأنوس "دری افغانستان" را به باد فراموشی بسپاریم و در عوض "طرز خرام" فارسی ایران را سرمشق خود بگردانیم!!! بلی: بلی؛ ما افغانها و باشندگان وفادار و سرسپرده این خاک پاک، هیچگاه و هرگز ضرورت نداریم تا "لغات و اصطلاحات زیبا و مفهوم و معلوم و معمول و مأنوس و متداول دری خود" را رها بکنیم و در عوض این همه کلمات شریف و نجیب و مبارک، "لغات و اصطلاحات خاص فارسی ایران" را نشخوار نمائیم!!! بلی و هزاران بلی، که هیچ ضرورت نداریم تا:

- در عوض "جاذبه" کلمه غلط "گرائش" را استعمال بکنیم
- یا در عوض "حرارت" کلمه زشت "گرمایش" را به کار بریم
- یا به عوض "کلمه و لغت" از کلمه بی ریشه "واژه" استفاده بکنیم
- یا به عوض "خاص/مخصوص" کلمه بی پدر و بی مادر "ویژه" را به کار بندیم
- یا به عوض ترکیب بسیار معمول "عکس العمل"، از کلمه غلط "واکنش" استفاده کنیم
- یا به جای کلمه "تنشج"، کلمه بدقواره "تنش" را استعمال نمایم
- یا به جای کلمه "مصرف" از معادل معمول ایران؛ یعنی "هزینه" استفاده کنیم
- یا در عوض "تجارت و زراعت و صحت و حمل و نقل" کلمات "بازرگانی و کشاورزی و بهداشت و ترابری" را استعمال نمائیم
- یا به عوض ترکیبات زیبای "سرمنشی" و "مدیر عمومی" و "رئیس عمومی"، از ترکیبات نامأنوس "دبیر کل" و "مدیر کل" و "رئیس کل" استفاده کنیم

- یا به جای ترکیبات متداول و عاماً معمول "شاروال/شاروالی"، از اصطلاحات "شهردار/شهرداری" استفاده کنیم

- یا در عوض کلمه معمول و مشهور "صدر اعظم"، از کلمه ناصائب و غلط "نخست وزیر" کار بگیریم

- یا به عوض کلمات "متخصص و یا ماهر" از کلمه "کارشناس" استفاده نمایم

- یا به جای "سرک و جاده" کلمه "خیابان" را بر زبان رانیم

- یا به جای کلمات مرّوج و متداولی چون "مذاکره و مفاهمه" از کلمه "گفتمان" استفاده نمایم

- یا به جای کلمات عام جلسه/مجلس/اجلاس" از کلمه غلط "نشست" کار بگیریم؛ در حالی، که کلمه "نشست" در ترمینولوژی و گنجینه لغات افغانستان، مفهوم خاص و متفاوتی دارد!!!

- یا در عوض کلمه قدیمی و خوشنمای "ترجمه و مترجم"، کلمه "برگردان و برگرداننده" را به کار اندازیم

- یا در عوض "ناک و کچالو و گندنه و بادنجان سوسنی/سیاه و بادنجان رومی و لبلبو و مرچ و دال نخود و قورمه/سألن و گوشت گوفته و سمنک و کباب لوله"، معادلهای معمول فارسی ایران؛ یعنی "گلایه و سیب زمینی و تره و بادمجان و گوجه و چغندر و فلفل و لپه و خورش و گوشت چرخ کرده و سمنو و کباب کوبیده" را به کار بندیم

- و یا به جای "لغات جهانی و عالمگیر و عالم شمول"ی از قبیل "کمپیوتر و تکنالوجی و فستیوال و مانور/بازی حرب و ستراتیژی و هلیکوپتر و درون و کلب/کلوب و غیرهم"، مقولات ارجل و بی منطق "رایانه و فناوری و جشنواره و رزمایش و راهبرد و چرخبال و پهباد و باشگاه و غیرهم" را استعمال کرده و دل مشوب و ناشاد "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" را شاد بگردانیم!!!

یک نکته قابل توجه:

این نکته را هم همه میدانیم، که "کلمات فرنگی" در افغانستان غالباً با تلفظ "انگریزی" پذیرفته شده اند، در حالی، که در "فارسی ایران" تلفظ "فرانسوی" را مدار اعتبار قرار میدهند؛ و چه خوب است، که افغانها به روش دیرینه خود پایبند بمانند، و ایرانیها هم روش پارینه خود را مدار اعتبار بدانند:

"عیسی" به دین خود باشد و موسی به دین خود"!!!

در بالا به صورت بسیار ضمنی گفتم، که "دانشگاه" یک مقوله بالنسبه "جوان" است؛ و آن هم جوانتر از کلمه "پوهنتون"؛ زیرا طوری، که شواهد تاریخی نشان میدهند، "پوهنتون کابل" در سال ۱۳۲۶ - و به گفته ای در سال ۱۳۳۱ - به فعالیت خود آغاز کرد، در حالی، که مؤسسه همتراز آن در کشور همسایه ما، "ایران"، در سال ۱۳۳۹ - و به قوی در سال ۱۳۳۴ - به میان آمد و به نام "دانشگاه تهران" مسماً گشت. بروید و از اینترنت و گوگل معلومات بخواهید، تا ظنتان به یقین مبدل گردد، که "پوهنتون" پیشتر از "دانشگاه" به میان آمده است!!!

بلی؛ اگر از انصاف نگذریم، تمام شواهد حاکی از آن است، که کلمه "پوهنتون" سابقه قدیمتر از کلمه "دانشگاه" دارد. به عبارت دیگر چون کلمه "پوهنتون" عمر بیشتر و طولانیتر از "دانشگاه" دارد، منطقاً نمیتواند جوانتر از کلمه "دانشگاه" و یا "ترجمه دانشگاه" باشد؛ طوری، که وطندار عزیز ما، آقای "احمد آریا" به غلط یا از روی "ناآگاهی" و یا هم "ناغلطی" ادعاء دارد!!!

پوهنتون:

بر عکس ادعای نادرست آقای "احمد آریا" - چنان، که گفته شد - کلمه "پوهنتوان" مرکب است از "پوهنه"؛ یعنی "علم و دانش" و پسوند مکانی "تون"، که مُعادل "گاه" در زبان دری/فارسی ست. در زمانهای قدیم وقتی کودک خُردسال بود، از "رادیو کابل"، که یگانه فرستنده رادیویی افغانستان بود، مدام میشنیدم:

«پوهنه رنا ده!!!»؛ یعنی

«علم و دانش روشنائی ست!!!»

در قسمت شرح و درک تاریخچه "پوهنتون کابل" از مقاله جالب و مستند داکتر صاحب "سید عبدالله کاظم" در پورتال پرآوازه "افغان جرمن آنلین" و تبصره مربوطه جنابشان در نظریات آن پورتال، میتوان استفاده شایان کرد. در ذیل لنک مقاله جناب "داکتر صاحب کاظم" را می‌اندازم تا مورد قضاوت عینی و حقجویانه خوانندگان منصف و عاری از تعصب قرار گیرد:

https://www.afghan-german.net/upload/Tahsilha_PDF/kazem_sa_kabul_pohantoon.pdf

قابل تذکر است، که "داکتر صاحب سید عبدالله کاظم" خود هم استاد "پوهنتون کابل" بودند و هم وظیفه اداری را در آن "پوهنتون" به عهده داشتند، ازین رو سخنانشان در زمینه کاملاً قرین حقیقت و غیر قابل تردید است!!!

شکست "دانشگاه" در برابر "پوهنتون"

بعد از این همه تفصیلات دور و دراز و دامنه‌دار، که میشد ازین هم مبسوط‌تر طرح گردد، میرسم به این نکته نیرنگی، که رسالت و وظیفه مردم ما چیست؛ "دانشگاه" بگویند و یا "پوهنتون"؟؟؟
با جدیت تمام باید گفت، که کلمه "دانشگاه" با آن همه زیباییهای، که دارد، در سرزمین ما یک کلمه "بدچانس" و به اصطلاح زیبای زنان قدیم و محتشم کابلی، "شامتی" ست، چون در برابر حریف قوی پنجه ای به نام "پوهنتون" در تقابل قرار گرفته است؛ و از همینجا میتوان حدس زد، که کلمه "دانشگاه" نه تنها هرگز چانس پیروزی و ظفر ندارد، بلکه ناکامی و شکستش حتمی ست!!!

اگر حسن ختامی بر این تفصیلات بیفزائیم، شرح مثل عنوان کوچک این مقاله خواهد بود، که گوید:

«چشم خاوند داروس(داروست)!!!»

مردم قدیم کابل؛ یعنی "کابلیان اصیل"، ضرب المثل‌هایی را ایجاد و به کلّ جامعه ما تقدیم کرده بودند، که در کمتر جای دیگر دنیای پهناور و رنگین سراغ شده میتواند؛ هم از نگاه رسائی و گیرائی و منطق و هم از نظر سلاست و زیبایی و رونق. یکی ازین مثلها را در عنوان کوچک این مقاله جای داده ام.
به جدّ و قاطعانه میتوانم گفت، که توده‌های ملیونی عوام بیسواد، "صاحبان اصلی زبان" هستند؛ و چه با افتخار و با مباحثات میبینیم، که لغت زیبا و خوشنمای "خاوند"، که یک کلمه اصیل زبان "پښتو" ست، از طرف همین عوام "دری زبان" – ولی کاملاً "میرا از تعصب" – کابلی در ضرب المثل شاهوار فوق گنجانیده شده است. این مثل از اهمیت نظارت مستقیم صاحب یا مالک بر ملک و جایدادش حکایت میکند، در غیر آن دستان غبن و تطاول دراز خواهند گشت. در زبان شیرین چکی ضرب المثلی داریم، که گوید:

Velký pán není doma, kočky mají pří!!!

ترجمه بالمعنی: خان کلان، که در خانه نباشد، ساعت پشکها تیر است!!!؛ یعنی:

وقتی صاحبخانه در خانه حاضر و ناظر نباشد، زیردستان هرچه دلشان بخواهد میکنند!!!

شاید بتوان این دو ضرب المثل "دری" و "چکی" را، که از دو زبان و دو فرهنگ کاملاً مختلف و متفاوت "اسیائی" و "اروپائی" نشأت کرده اند، مُعادل هم قرار داد. والسلام

(خلیل الله معروفی – جرمنی – ۱۵ اپریل ۲۰۲۵)

"دانشگاه" کلمه درى نيست!!!

"دانشگاه" در تقابل با "پوهنتون"

Maroofi_k_daaneshgaah_kalema_ye_dari_neest.pdf